



مجله ملی سیمرخ

تمامی حقوق این نشر متعلق به نشریه سیمرخ میباشد و هرگونه کپی برداری از آن بدون درج منبع پیگرد قانونی دارد

پیشگفتار

۱ فروردین سال ۲۵۸۴ شاهنشاهی

درود بر تمام خوانندگان عزیز این مجله ،
این مجله به صورت ماهانه توسط
نشریه سیمرخ منتشر می شود و هر سال
۱۲ شماره از آن به بیرون می آید

سخنی با دبیر کل

بنده خسرو هستم دبیر کل مجله سیمرغ، امیدوارم که از مطالب ما لذت برده باشید و
تمام مجله ما را خوانده باشید

به امید روز های بهتر با کمک شما به صورت هفتگی مجله را پخش خواهیم کرد

لیست اسامی شرکت داشته در نشر این مجله

افراد نشریه

- کوروش عظیمی دبیر کل نشریه
- خسرو ایرانفر دبیر مجله سیمرغ
- محسن ایران دوست سردبیر نویسندگان
- کیان خانزاده سردبیر تدوین گران

افراد استدیو

- سارا معصومی نویسنده
- حسین احمدی نویسنده
- عدنان پیرزاد تدوین گر
- سوفیا حسینی زاده تدوین گر

وقتی که شاهنشاه آریامهر عصبانی میشوند

سه شنبه ۲۸ مهرماه تا شنبه مهرماه ۳۰ سال ۱۳۴۹

خاطرات علم

از پاریس که برگشتیم من اجازه گرفتم سه چهار شنبی برای استراحت به جزیره کیش بیایم. حالا از کیش برمیگردیم، در هواپیما این وقایع را مینویسم ولی اثر وقایع روزانه را ندارد. مثلاً یکی از روزها سفیر انگلیس به من گفته بود که من قویاً توصیه میدهم که با شرکت‌های نفتی قطع نکنید. شاه از این حرف به شدت برآشفته. فرمودند: مادر شما را فلان خواهم کرد که دیگر قویاً توصیه ندهید. با آن که شاه خیلی مؤدب و باوقار است، ولی به حدی عصبانی شدند که نتوانستند خودشان را نگه دارند. همچنین در مورد جزایر ابوموسی و تنب در خلیج... در کیش فرمودند: بالاخره با زور این جا را می‌گیریم، گه به گور عرب‌ها و انگلیس‌ها! انسان واقعاً احساس غرور میکند.....

به هر صورت ماه آبان برای ایران واقعاً ماه برکت است و تولد شاه عزیز ما هم در چهارم آبان است و ولعهد در نهم آبان. شاهنشاه نطق فی البداهه خیلی مهم و عجیبی در دانشگاه صنعتی آریامهر فرمودند... هم صمیمانه و هم پرمغز بود...

ایران یا پرشیا



ایران و پرشیا در طول تاریخ از نام‌های مورد استفاده برای نامیدن کشور ایران بوده‌اند. در جهان غرب، پرشیا (یا یکی از مشتقات آن) از نظر تاریخی نام رایج ایران بوده است. در سنت عربی-نویسی کلاسیک و نوشته‌های متأثر از آن، از عباراتی مانند «بلاد فارس»، «بلاد فرس»، «بلاد عجم» و... هم برای نامیدن ایران استفاده شده است.

واژه ایران به عنوان یک درون‌نام، دارای پیشینه‌ی کاربردی و تاریخی است که از گذشته توسط ساکنین جغرافیای ایران برای نامیدن سرزمین‌شان مورد استفاده قرار گرفته است. در مقابل این واژه، برون‌نام‌هایی نیز برای نامیدن این سرزمین در دیگر زبان‌ها وجود دارد. مهم‌ترین این برون‌نام‌ها، مشتق‌های برآمده از واژه یونانی پرسیس هستند که در جهان غرب مورد استفاده غربی‌ها قرار گرفته‌اند.

واژه ایران از واژه پارسی میانه ایران آمده است. این واژه در لغت به معنای «ایرها (آریایی‌ها)/ایرانیان» است. تلفظ‌های دیگری از این واژه دست‌کم به حدود هزاره یکم پیش از میلاد بازمی‌گردند و از آنان برای اشاره به مردم ایران بهره گرفته می‌شده اما استفاده از آن برای اشاره به یک سرزمین جغرافیایی و یک واحد سیاسی، از سده سوم میلادی و دوره شاپور یکم ساسانی آغاز شد. «انیران» متضاد این واژه و به معنای نایرانی است.

در نوروز سال ۱۹۳۵ (فروردین ۱۳۱۴ خورشیدی)، رضاشاه از دولت‌های خارجی خواست تا در مکاتبات رسمی از عبارت ایران که توسط خود ایرانیان از گذشته استفاده می‌شده، برای کشور استفاده کنند. متعاقباً، صفت رایج برای شهروندان ایران در کشورهای مورد نظر از پرشین به ایرانی تغییر کرد. در سال ۱۹۵۹، دولت محمدرضا پهلوی، اعلام کرد که پرشیا و ایران را می‌توان به جای یکدیگر، در مکاتبات رسمی استفاده کرد. با این حال، این موضوع هنوز مورد بحث است.

شمشیر با تفنگ برابر است؟

گویند که که وقتی یعقوب لیث صفاری نیشابور را فتح کرد، مردم نیشابور می‌گفتند که او عهد امیرالمؤمنی را ندارد خبر به گوش یعقوب رسید و با شمشیر لخت بر مسجد شهر رفت و گفت، امیرالمؤمنین را نه این تیغ بر این مسند نشاند؟ همگان گفتند بلی، گفت من را نیز همین تیغ بر این مسند مینشاند عهد من و آن امیرالمؤمنین یکیست و یعقوب همواره همیشه بر شمشیر خود تکیه داشت، در تمام زندگیش لحظه‌ای از شمشیر جدا نشد هنوز هم کسانی عاشق این خصلت یعقوب هستند و تحسینش می‌کنند اما یعقوب به این فکر نکرد که گر تو بلدی شمشیر زنی سایرین همگر تو سرباز جمع کنی سایرین هم نتیجه تکیه بر شمشیر این شد که یعقوب در آخر چنان شکستی خورد که دیگر نتوانست قد راست کند تاریخ چه میگوید؟ او نتوانست قد راست کند و بلافاصله شمشیر بدستان دیگری و تو گوی شمشیر زنان دیگری خراسان را از دست یعقوب بیرون کشیدند و او هیچ کاری نتوانست بکند از پس آن ایالت زر خیز بیست سال بین شمشیر بدستان مختلف دست به دست شد و نهایتاً بیست دو سال بعد از مرگ یعقوب لیث شمشیر به دستی امد نامش بود اسماعیل سامانی و برادر و جانشین یعقوب را شکست داد و تمام قلمرو یعقوب لیث صفاری را برای خودش خراسان و سایر نواحی از سرنگونی صفاریان خوشحال و خرسند بودند سیستانی‌ها حاضر نشدند به عهد خود با یعقوب عمل کنند و شما بشنو شمشیر بزنند آری قبل هم گفتم دولت بدون مردم هیچ است، دولتی که حمایت مردم را نداشته باشد مردم به وقتش به عهدشان عمل نمی‌کنند امروز شمشیر وجود نداره ولی تفنگ هست، تاریخ ثابت کرده منطق تفنگ منطق همان شمشیر استحالا من از شما میپرسم تکیه بر تفنگ کار عاقلانه ایست؟

خون، زحمت، اشک و عرق

- عبارت «خون، زحمت، اشک و عرق» در سخنرانی ای که وینستون چرچیل به مجلس عوام پارلمان انگلیس در ۱۳ مه ۱۹۴۰ ارائه کرد مشهور شد. گفتار گاهی با این نام شناخته می‌شود.
- ما در مرحله مقدماتی یکی از بزرگترین نبردهای تاریخ هستیم. . . . اینکه ما در بسیاری از نقاط - در نروژ و هلند- در حال انجام هستیم که باید در مدیترانه آماده شویم. این که نبرد هوایی پیوسته‌است و باید مقدمات بسیاری در اینجا در خانه انجام شود. من همان‌طور که به کسانی که به این دولت پیوسته‌اند، به مجلس می‌گفتم: «من جز خون، زحمت، اشک و عرق چیزی برای عرضه ندارم». ما قبل از ما مصیبت و وحشتناک‌ترین نوع را داریم. ما ماه‌ها مبارزات و رنجهای طولانی و در برابر ما داریم. شما می‌پرسید، سیاست ما چیست؟ من می‌گویم: این است که جنگ کنیم، از طریق دریا، زمین و هوا، با تمام وجود و با تمام نیرویی که خداوند می‌تواند به ما بدهد. برای جنگ علیه استبداد شگرف، هرگز در فهرست تاریک و تاسف بار جنایات بشر پیشی نگرفت. این سیاست ماست شما می‌پرسید، هدف ما چیست؟ می‌توانم با یک کلمه پاسخ دهم: پیروزی. پیروزی به هر قیمتی پیروزی به رغم همه وحشت پیروزی، هرچند طولانی و سخت باشد ممکن است جاده باشد، زیرا بدون پیروزی زنده ماندنی نیست.

اروند رود مال ایران است

• عهدنامه ۱۹۷۵ الجزایر، قراردادی میان کشورهای ایران و عراق با وساطت الجزایر بود که خط مرزی ایران و عراق در آب‌های اروند رود را تعیین کرده‌است. به دلیل انتشار اعلامیه مشترک دو کشور در ۱۵ اسفند ۱۳۵۳ (۶ مارس ۱۹۷۵) در الجزیره پایتخت الجزایر که پیش‌زمینه امضای پیمان‌نامه شد به «پیمان الجزایر» معروف شد، محل امضای تمام پیمان‌ها و پیوست‌ها و موافقت‌نامه‌های مرتبط در الجزایر بوده‌است.

این قرارداد در اوج اختلافات مرزی میان ایران و عراق بر سر مالکیت آب‌های اروند رود با میانجیگری هواری بومدین رئیس‌جمهور وقت الجزایر بین عباسعلی خلعتبری و سعدون حمادی، وزیران خارجه وقت ایران و عراق و در حضور عبدالعزیز بوتفلیقه از جمهوری الجزایر و محمد داوندیه عضو هیئت مجلس ایران و عضو شورای انقلاب و وزیر امور خارجه وقت الجزایر امضا شد این پیمان در زمان حکومت محمدرضا شاه و احمد حسن البکر بسته شد. مقامات وقت ایران از قرارداد الجزایر به عنوان «پیروزی ملی» و «موفقیت بزرگ سیاست خارجی ایران» نام بردند. نسخه اصلی این پیمان هم‌اکنون به عنوان یکی از اسناد سازمان ملل متحد در مقر آن نگهداری می‌شود. در این معاهده مرز دو کشور اروند رود، بر پایه خط‌القعر تعیین شد. دو کشور موافقت کردند که از «رخنه اخلاص‌گران» در مرزهای دو کشور جلوگیری کنند و قرار شد ارتفاعات میمک به عراق داده شوند. حکومت ایران تا سال ۱۹۸۰ از تحویل ارتفاعات میمک به عراق خودداری کرده بود و نیز حکومت جدید انقلابی از ۱۹۷۹ شروع به حمایت از شیعیان عراق و کردهای عراقی کرده بود این دو مورد نقض پیمان از بهانه‌های عراق برای جنگ شدند.

مرگ همزاد منه، هم چنان که همزاد خواهرم فروغ بود

- این صحبت های فریدون فرخزاد هنرمند تک ستاره ایران است
- مرگ همزاد منه، هم چنان که همزاد خواهرم فروغ بود. تمام نوشته های فروغ بوی مرگ می داد. من هم همین طور. بعضی اوقات که تنها می نشینم و به روزهایی که در پیش خواهم داشت می اندیشم احساس مرگ می کنم. در خانواده ما مرگ یک چیز ترسناک و لمس نشدنی نیست. من آدمی بودم که خودم رو دوست داشتم چون می دونستم که می تونم هنری داشته باشم. من با صمیمیت و عشق روی صحنه اومدم، من مردم رو دوست داشتم، من می خواستم اون ها رو شاد کنم. وقتی بچه ام از من دور شد، زنم از من دور شد، خانه ام تنها شد و من از تنهایی به حال مرگ افتادم و شب تا سحر توی اتاقم مثل یک دیوانه قدم زدم، باز هم مردم رو شاد کردم، با مردم خندیدم و با مردم اشک ریختم اما برای من ناجوانمردانه زدند. هزار نسبت ناروا به من دادند.»

میرزا کوچک خان جنگلی

- شد به اقبال شهنشه ختم کار جنگلی جنگل از خلخال و طارم امن شد تا انزلی دولت دزدان جنگل سخت مستعجل فتاد دولت دزدی بلی باشد بدین مستعجلی
- این بخشی از قصیده ملک الشعرای بهار بود در وصف پایان کار میرزا کوچک خان جنگلی، قصیده‌ای که نشون می‌ده چطور ملی‌گرایان مشروطه خواه، پس از مرگ میرزا هم از او و کاری که کرده بود نفرت داشتند و قصد او رو، تجزیه وطن و سرسپردگی در برابر شوروی می‌دونستند. اما چپ‌گراها و به خصوص اسلام‌گراها نگاه دیگه‌ای به میرزا دارند. ایشون رو شهید راه آزادی، مبارز علیه استبداد و استعمار و یک انقلابی الهام بخش می‌دونستند و مثل یکی از شعرای مسلمان انقلابی، با نام نصرالله مردانی، برای او می‌سرودند: در وسعت اندیشه خونبار جنگل از پشت خنجر می‌خورد سردار جنگل بر کنده‌های پیر، زخم تیر پیدا است پوشیده از گلهای خون، دیوار جنگل میرزا این بود یا آن؟ خائن بود یا قهرمان؟ آیا جنبش جنگل محصول استبداد و بی‌ثباتی داخلی بود یا محصول استعمار و نفوذ خارجی؟ آیا نیتش، ساخت ایرانی آرمانی بود، ایرانی بر اساس آرمان جنگلیان، یا نیتش ساخت گیلانی جدا از ایران بود بر اساس اهداف کمونیست‌های شوروی؟

مبارز آزادی خواه یا چریک خشن، ارنستو چگوارا

- مبارزی آزادی خواه یا چریکی ماجراجو و خشن؟ هر نظری در رابطه با ارنستو چه گوارا، انقلابی مارکسیست آرژانتینی داشته باشیم، نمی‌تونیم از اهمیت اون در تاریخ سیاسی معاصر جهان صرف نظر کنیم. چه گوارا الهام بخش بود، چه برای کسانی که دغدغه عدالت و آزادی رو در سرتاسر دنیا داشتند و چه برای کسانی که دغدغه امنیت و توسعه غربی رو داشتند و مارکسیست‌ها رو در برابر دستاوردهای دوران نوین تصور می‌کردند. چه گوارا هنوز هم یکی از نمادهای کمونیسم جهانیه، کسی که می‌خواست جهان رو از نگاه کالایی به انسان نجات بده ولی وقتی که مرد، شمایلش به یک کالا تبدیل شد و بیش از شمایل هر فرد دیگه‌ای در دنیا، فروخته شد! ارنستو چه‌گوارا جایی در کتاب خاطرات موتور سیکلت که سفرنامه دوران جوانیش به کشورهای آمریکای جنوبیه می‌نویسه: «شاید روزی از سفر و پرسه‌های بی‌فرجام خسته شوم. آن‌گاه بی‌تردید به جنوب آرژانتین می‌آیم و مقیم ساخل رودخانه آندرین می‌شوم.» چه اما هیچگاه از سفر و ماجراجویی خسته نشد

روحانی ای که همیشه مبارز بود

- صدها هزار نفر از سراسر ایران به قم او مدن تا در مراسم تدفین حسینعلی منتظری شرکت کنند، هرچند برخی این تشییع جنازه رو میلیونی دونستن. تشییع جنازه منتظری در نهایت به یک راهپیمایی با شعارهای تند سیاسی تبدیل شد و در واقع، سیاست این روحانی مبارز رو تا لحظه خاک سپاری هم رها نکرد. به هر حال، شاید بشه گفت منتظری یک استثنا در بین تمام سیاسیون جمهوری اسلامی بود. کسی که در آستانه تبدیل شدن به اولین فرد نظام، کاری کرد تا دو دهه آخر زندگیش رو در سختی بگذرونه و با تمام بالا و پایین هایی که داشت و جدای از این که هر کدوم از گروه های اجتماعی ایرانی، چه قضاوتی درباره ایشون دارن و خواهند داشت، حسینعلی منتظری به بخش مهمی از خاطره جمعی ایرانیان تبدیل شد.

خودکار بیک ۵ ریالی

• احتمالاً نسل هم سن و سال های بنده، مایی که بیشتر عمرمون رو متأثر از تورمی افسارگسیخته گذروندیم، ایشون رو به واسطه تورم پایین دوران نخست وزیریش می شناسیم. روایت معروفیه که وقتی ایشون نخست وزیر شد یه خودکار بیک پنج ریال بود و روزی که رفت، قیمت این خودکار تغییر نکرده بود. آقای نخست وزیر این نکته رو تو دادگاهش گفته بود، نکته ای که البته برای تبرئهش کافی نبود! اما برای پدران و مادران ما چی؟ ایشون احتمالاً مشهورترین پیپ کش تاریخ ایرانیه! کسی که به خاطر تیپ و قیافه خاصش، در حافظه تصویری نسل پیش از ما باقی مونده. چهره ای که در دولت پهلوی بازداشت شد و در جمهوری اسلامی اعدام. ما در این قسمت رفتیم سراغ امیرعباس هویدا و نگاهی انداختیم به زندگیش. مردی که با پیپ، گل ارکیده، کت و شلوار و کراوات مرتب و عصایی که بعد از یک تصادف قسمتی از تیپ و شخصیت هویدا شده بود، شناخته می شد. کافیه شما یه تورقی به نشریات دوران پهلوی و به خصوص مجله توفیق بندازید تا ده ها کاریکاتور از جناب هویدا ببینید که کراوات، پیپ و عصا، ویژگی مشترک همه این کاریکاتورهاست. البته هویدا خوش مشرب و حاضر جواب هم بود و این کاریکاتورها واقعا به شخصیتش می خورد. خودش هم در اوج قدرت در یک مصاحبه به این اِلمان های ظاهری که سوژه کارتون نیست ها می شده اشاره کرده و ازشون تعریف کرده

نامه شهریار به انیشتین

• در سال 1326 شمسی اختراع بمب اتمی در نتیجه نظریه نسبیت البرت اینشتین ، وحشتی عجیب در دنیا ایجاد کرد و جمعی از اساتید و دانشجویان تهران ، دست به دامن استاد شهریار می شوند ، موضوع را کاملاً شرح می دهند، نگرانی و وحشت مردم جهان را با او در میان می گذارند و یادآوری می کنند که شهریار ، نابغه شعر و ادب مشرق زمین می تواند، انیشتین آن نابغه ریاضی و فیزیک مغرب زمین را متاثر بکند. خود استاد شهریار می فرمودند: «چنان منقلب شدم که گویی بمب اتم کره زمین را به کلی نابود کرد و پودر آن در فضای بیکران پخش شد. از جسم خاکی رهیدم . در عالمی اعلا به درگاه خداوند متوسل شدم : خدایا کمک کن. پروردگارا، قدرتی می خواهم که دل آن سلطان ریاضی را نرم کنم. اکنون که من مامور این امر مهم شده ام ، شرمنده ام مگردان » آری، شهریار ادب شرق، توفیق الهی را کسب می کند و همان شب ، شعر « پیام به انیشتین» آفریده می شود. این شعر به قدری روان و منسجم و صمیمی و موثر، خلق می شود که گمان نمی رفت هیچ سنگدلی را یارای مقاومت در برابرش باشد. بلافاصله این شعر به زبان های انگلیسی ، آلمانی ، فرانسه و روسی ترجمه می گردد. عده ای به سرپرستی دخترش (خانم مریم یا شهرزاد بهجت تبریزی) مامور می شوند که شعر را به انیشتین برسانند. از مدیر دفترش در اقامتگاهش وقت می گیرند، روز موعود فرا می رسد. ترجمه فصیح انگلیسی شعر را در اقامتگاه انیشتین، برایش می خوانند. آنچنانکه حاضران نقل کرده اند آن بزرگمرد عالم دانش ، دو بار از جای خود برمی خیزد. دو دستش را بر صورتش می نهد و می فشارد. قطرات اشک بر شیشه عینکش نمایان می شود. با چهره ای اندوهگین یکباره ، با صدایی بلند فریاد می زند: «به دادم برسید» بعد سکوت می کند و صورتش را در میان دو دستش می گیرد و غرق در بحر تفکر می گردد. سکوت غم انگیزی فضای اقامتگاهش را پر می کند.دقایقی بعد ، می خواهد که شعر بار دیگر خوانده شود. این بار پس از شنیدن آن به خارج از اتاقش می رود و با وضعیتی مغموم در باغ مخصوص اش قدم می زند. گویا تا آخر عمر هم همیشه غمگین بوده است. در این شعر استاد شهریار در قالب ادبی شعر نو ، با کمال ادب و احترام یک هیئت حسن نیت را با دسته گل و هدایای خاص به حضور سلطان ریاضی می فرستد و پس از تعارفات لازم و تمجید از دستاورد های علمی ، موضوع اصلی پیام را مطرح میکند!

طالقانی پدر یک انقلاب

روز/داخلی/سال ۱۳۵۶

با اسید محمود آیت الله طالقانی هم سلولی بودیم یک شب بی وقفه سیگار می کشید و داخل سلول راه میرفت نیمه شب گفتم سید خفه شدیم از دود چرا نمی خوابی؟ یک عمیقی به سیگارش زد و با حوصله بیرون داد، رو به من گفت، حسین علی من نگرانم نگران مگر نمیشنوی صدای مردمرو این ها دارن اسم من تورو میارن اسم مصدق و خمینی رو میارن اینا دارن انقلاب میکنن اقا من گفتم پیروز بشن چه بهتر ایشان گفت: چرا متوجه نیستی شاه از مملکت برود مردم به ما مراجعه میکنند ما هم هیچکدام مملکت داری بلد نیستیم همین یک ذره دین هم که دارند از کف خواهند داد این مردم بینوا

اینها سخن منتظری هستند همان روحانی مبارز

مثل چهگوارا و فیدل کاسترو در آمریکای لاتین، یا چرچیل در اروپا که یکی از نمادهاشون سیگارشون بود، سید محمود طالقانی رو هم خیلی ها تا به امروز به سیگارش به یاد میارن. می گن یه باری که مریض بوده، رو تخت بیمارستان هم سیگار می کشیده. بهش می گن آقا جان، برات خوب نیست، خاموشش کن! طالقانی یه نگاه به آتش نوک سیگارش می کنه و می گه: «این تنها نقطه روشن زندگی منه. ازم می خواد همینو هم خاموش کنم؟»

گوبلز و کنترل افکار

- احساس می‌کنم که چه طور در درون من، کلمه به دنبال کلمه و فکر به دنبال فکر می‌آید، تا آخرین گام خلقت.
- ای ساعت مقدس وقوع، تو دردی و لذت و عطشی برای قالب، تصویر و ذات.
- من فقط سازی هستم که خدا به کار می‌گیرد تا ترانه‌اش را بخواند. فقط ظرفی هستم که طبیعت با لبخند، از شرابی تازه پرش می‌کند.
- این‌ها، نه ادعاهای یک نویسنده، یک شاعر، یک روحانی یا یک مرشد و معلم عرفانی بلکه نقل‌قولیه از کسی که شاید مشهورترین و بدنام‌ترین تبلیغات‌چی تاریخ بشریته. لغت‌شناس آلمانی، وزیر روشنگری عمومی و پروپاگاندای آلمان نازی، دکتر پل جوزف گوبلز، از اعضای حلقه اصلی رایش سوم و از نزدیکترین افراد به شخص آدولف هیتلر. کسی که نظامی نبود و فقط در آخرین روز عمرش استفاده تأثیرگذاری از اسلحه کرد، اما از باعث و بانی‌های اصلی یک کشتار میلیونی بود. گوبلز به شخصیت تاریخیه با پیچیدگی‌های شخصیتی بسیار اما با کارنامه‌ای ساده و سرراست. آدمی که اسمش به ضرب‌المثل تبلیغات و پروپاگاندا و بلکه به یه جور فحش برای آدمایی که تو رسانه و سیاست کار می‌کنن تبدیل شده. گوبلز کسی بود که وقتی هیتلر داشت احساسات ضدیهود رو در تمام آلمان تشدید می‌کرد، گوبلز داشت احساسات ضدیهود رو در خود هیتلر تشدید می‌کرد. با این حال زندگی و جزئیات کارنامه‌اش به اندازه کلیت پروژه‌ای که توش نقش‌آفرینی کرد معروف نیست. گوبلز کی بود؟ برای آلمان نازی چه کار کرد و این که آیا واقعا به اندازه شهرتش، خاص بود؟
- این حرف‌های گوبلز بودن که خاص بودن نه خود گوبلز، در آن زمان هیچکدام از رسانه‌ها به شکل امروزی نبود اما گوبلز حرف‌هایش را به گوش همگان میرساند، اما امروزه هزار نوع رسانه هست و هزار نوع گوبلز، اگر آگاه نباشیم و روشنگری نشود به مرور زمان توسط گوبلز‌ها فریب می‌خوریم، رسانه می‌تواند سیاه را سفید و سفید را سیاه کند، یادتان باشد که به چه چیزهایی گوش می‌دهید و به چه چیزهایی عمل می‌کنید